

واکاوی آیات ناهی از «ولّی گرفتن» کفار و رابطه آن با سهم «تألیف قلوب»

احسان نظری^۱

علی جلائیان اکبرنیا^۲

چکیده

در تعداد بسیار زیادی از آیات قرآن کریم از «ولّی گرفتن» کفار، نهی شده است. از طرفی در آیه ۶۰ سوره توبه، «تألیف قلوب» به عنوان یکی از مصارف زکات ذکر شده است. اما گروه‌هایی هم چون «سلفیه جهادی» به نوعی اعطاء این سهم به کفار را به «ولّی گرفتن» کفار تفسیر نموده‌اند. لذا هدف اصلی این مقاله تبیین رابطه این آیات دو دسته از آیات به ظاهر متناقض است. بنابراین سوال اساسی این پژوهش عبارت است از این‌که آیا آیات ناهی از «ولّی گرفتن» غیر مسلمانان با تشریح سهم تألیف قلوب تنافی دارند؟

در این مقاله به روش تحلیلی-توصیفی و با مراجعه به منابع کتاب‌خانه‌ای به این پرسش اصلی، پاسخ داده شده است. یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که میان این دو دسته از آیات، تنافی وجود ندارد؛ زیرا این سهم، ارتباطی با محبت و دوستی با کفار ندارد و اختصاص این سهم به کفار از روی محبت و دوستی با آن‌ها نیست، بلکه تنها به جهت نرم کردن دل‌های آن‌ها برای شنیدن پیام اسلام و جذب آن‌ها به سوی اسلام است.

واژه‌های کلیدی: ولّی، سهم تألیف قلوب، کفار، قرآن کریم، سلفیه جهادی.

۱. دانشجوی دکتری علوم قرآن و حدیث، دانشگاه علوم اسلامی رضوی، مشهد، ایران، نویسنده مسئول.
Email: ehsan.nazari1375@yahoo.com

۲. استادیار علوم قرآن و حدیث، دانشگاه علوم اسلامی رضوی، گروه علوم قرآن و حدیث، مشهد، ایران.
Email: jalaeyan@razavi.ac.ir

پذیرش: ۱۴۰۱/۰۶/۲۰

دریافت: ۱۴۰۰/۰۹/۲۳

مقدمه

۱. بیان مسئله

در تعداد بسیار زیادی از آیات قرآن کریم از «ولئى گرفتن» کفار، نهی شده است. از طرفی در آیه ۶۰ سوره توبه، «تألیف قلوب» به عنوان یکی از مصارف زکات ذکر شده است. با مراجعه به روایات و سیره نبوی ﷺ، در می‌یابیم یکی از کارکردهای مهم سهم «تألیف قلوب»، متمایل کردن دل‌های کفار به سوی اسلام است و پیامبر ﷺ در موارد متعددی به کفار از محل این سهم اعطاء می‌کردند تا نسبت به اسلام گرایش یابند.

پرسش اساسی این مقاله عبارت است از این‌که آیا میان آیات ناهی از «ولئى گرفتن» کفار با سهم «تألیف قلوب» تنافی وجود دارد؟ به عبارت دیگر: آیا پرداخت سهم «تألیف قلوب» به کفار نوعی محبت به آن‌ها و در تضاد با آیات ناهی از «ولئى گرفتن» غیر مسلمان نیست؟

۲. پیشینه پژوهش

با بررسی پیشینه این موضوع نیز درمی‌یابیم که اگرچه مقالاتی درباره این دسته از آیات و هم‌چنین سهم «تألیف قلوب» نوشته شده است، اما هیچ‌یک به انگاره تنافی میان این دسته از آیات و تشریح سهم تألیف قلوب و پاسخ به آن، نپرداخته‌اند و بیشتر به مسائل متداول فقهی و برخی از موضوعات سیاسی سهم تألیف قلوب توجه نموده‌اند. برخی از این مقالات عبارتند از:

الف. «قاعده تألیف قلوب به مثابه قدرت هوشمند در روابط بین الملل» (دانش و نوروزی، ۱۴۰۰ش). در این مقاله نویسندگان تنها به بررسی بازتاب سهم تألیف قلوب در روابط بین الملل پرداخته‌اند و سایر جنبه‌های آن را مورد بررسی قرار نداده‌اند.

ب. «قاعده فقهی تألیف قلوب به مثابه راهبرد توسعه گردشگری حلال» (ادبی و نوربخش، ۱۳۹۸ش). در این مقاله نیز تنها به بررسی ایده بهره‌گیری از قاعده «تألیف قلوب» برای توسعه گردشگری حلال با ارائه مجوز فقهی ورود اهل کتاب به مساجد و اماکن مقدس اسلامی پرداخته شده است.

ج. «سهم تألیف قلوب، تدبیر دینی، توجیه عقلانی» (ایروانی، ۱۳۹۲ش). در این مقاله بیشتر به بررسی مبانی فقهی سهم تألیف قلوب پرداخته شده و هم‌چنین اثبات گردیده است که از سهم «فی سبیل الله» و انفال نیز می‌توان برای سهم «تألیف قلوب» استفاده کرد.

د. «ارزیابی قابلیت اجرای نظریه مسئولیت حمایت در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران مبتنی بر مبانی فقهی تألیف قلوب». (کشتگر و صدری ارحامی، ۱۴۰۰ش). در این مقاله به نظریه

«مسئولیت حمایت» از افراد تحت ظلم پرداخته شده است که یکی از اهداف و حکمت‌های تشریح این سهم به شمار می‌رود و به دیگر اهداف و حکمت‌های این سهم پرداخته نشده است.

هـ. «گونه‌های تألیف قلوب مخالفان در سیره پیامبر اکرم ﷺ» (قرنی، ۱۳۹۷ش). در این تحقیق به گونه‌های تألیف قلوب پیامبر ﷺ پرداخته شده است و حکمت‌ها و اهداف این سهم مورد بررسی قرار نگرفته است.

و. «مبانی قرآنی رابطه امنیت و دیپلماسی در فقه سیاسی با روی کرد به قاعده امان، تألیف قلوب و الزام» (عشریه، ۱۳۹۸ش). در این مقاله نیز به بررسی یکی از اهداف و حکمت‌های این سهم پرداخته شده است.

ز. «اصل تألیف قلوب؛ مبانی فقهی و نقش آن در قدرت نرم جمهوری اسلامی ایران» (خزایی و همکاران، ۱۳۹۵ش). بخش زیادی از این مقاله به بررسی مبانی سهم تألیف قلوب پرداخته است و سپس در سه محور به ابزارهای اقتصادی، فرهنگی و سیاسی این سهم می‌پردازد. اما در این مقاله نیز به حکمت‌ها و اهداف پرداخته نشده است.

بنابراین وجه تمایز این مقاله با سایر مقالات همسو، در ارائه تبیین آیات ناهی از «ولئی گرفتن» غیر مسلمان و بررسی انگاره تنافی آن با تشریح سهم «تألیف قلوب» است که به آن در سایر مقالات پرداخته نشده است.

۳. ضرورت و روش پژوهش

ضرورت پرداختن به این مسئله از آنجا نشأت می‌گیرد که بدانیم گروه‌هایی هم چون «سلفیه جهادی» به نوعی اعطاء این سهم به کفار را به «ولئی گرفتن» کفار تفسیر نموده‌اند (ر.ک: فرمانیان و همکاران، ۱۴۰۰ش: ص ۳۷۸).

بنابراین هدف ما در این مقاله پاسخ به این شبهات از رهگذر بررسی محققانه آیات ناهی از «ولئی گرفتن» کفار و روشن ساختن معنای «ولئی» در این آیات است و با روش تحلیلی-توصیفی و با مراجعه به منابع کتاب‌خانه‌ای در صدد پاسخ به پرسش اصلی مذکور هستیم.

یافته‌ها و بحث

۱. مفهوم لغوی و اصطلاحی «تألیف قلوب»

«تألیف قلوب» ترکیبی از دو واژه تألیف و قلوب است. در لغت «تألیف» به معنای «به هم آمدن دو یا چند چیز»، «سازگار کردن»، «جمع کردن بین دو چیز پس از جدایی» و «انضمام و ترکیب دو چیز با یکدیگر؛ به گونه‌ای که یکی به حساب آید» آمده است (ازهری، ۱۴۲۱ق: ج ۱۵، ص ۲۷۲؛ ابن

منظور، ۱۴۱۴ق: ج ۹، ص ۱۱؛ مرتضی زبیدی، ۱۴۱۴ق: ج ۱۲، ص ۹۰).

«قلوب» که مفرد آن قلب است، در لغت به معنای دگرگونی و وارونه است و از آن جهت به عضو پندیده بدن انسان و حیوان، قلب گفته‌اند که وارونه قرار گرفته است و یا دگرگونی در آن بسیار است (فراهیدی، ۴۰۹ق: ج ۵، ص ۱۷۱). قلب به عنوان عضوی از بدن انسان همواره به معنای مرکز احساسات و عواطف و تصمیم‌گیری بشری نیز تعبیر شده است و در معانی متعددی؛ مانند عقل و خرد، (ابن منظور، ۱۴۱۴ق: ج ۱، ص ۶۸۷) روح، علم و شجاعت نیز به کار رفته است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق: ص ۶۸۱). در قرآن نیز «قلب» در معانی استعاری مختلفی به کار رفته است. (میرمحمدی و شریفی، ۱۳۹۵ش: صص ۲۹-۳۰) که عبارت است از:

- صاحب عقل و درک: «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرًا لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَ هُوَ شَهِيدٌ؛ در این تذکری است برای آن کس که عقل دارد، یا گوش دل فرا دهد در حالی که حضور قلب داشته باشد» (ق/۳۷)؛

- مرکز عواطف و احساسات: «فِيمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظًا لَفَقَضُوا مِنْ حَوْلِكَ...؛ به سبب رحمت الهی، در برابر مؤمنان، نرم و مهربان شدی! و اگر خشن و سنگدل بودی، از اطراف تو، پراکنده می‌شدند...» (آل عمران/۱۵۹)؛

- باطن و باور درونی انسان: «... وَ يُشْهَدُ اللَّهُ عَلَيَّ مَا فِي قَلْبِهِ...؛ و خدا را بر آن چه در دل دارند گواه می‌گیرند...» (بقره/۲۰۴)؛

- دیدگاه‌ها و رأی و نظر: «... تَحْسَبُهُمْ جَمِيعًا وَقُلُوبُهُمْ شَتَّى...؛ گمان می‌کنی آن‌ها متحدند، در حالی که دل‌هایشان پراکنده است...» (حشر/۱۴)؛

- روح و نفس انسانی: «نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ؛ روح الامین آن را نازل کرده، بر قلب پاک تو، تا از بیم‌دهندگان باشی» (شعراء/۱۹۳-۱۹۴).

ترکیب «تألیف قلوب» به معنای اجتماع بر محبت است، زیرا ریشه آن، الفت؛ به معنای اجتماع بر موافقت در محبت است. بنابراین جایز نیست که این ترکیب درباره اجتماع بر دشمنی به کار گرفته شود (طوسی، بی تا: ج ۵، ص ۱۵۱). این ترکیب در سه جای قرآن به چشم می‌خورد:

الف. «... إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا...؛ به یاد آرید که چگونه دشمن یکدیگر بودید، و او میان دل‌های شما، الفت برقرار ساخت، و به برکت نعمت او، برادر شدید...» (آل عمران/۱۰۳)؛

ب. «وَ أَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ لَوْ أَنْفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مَا أَلَّفْتَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَ لَكِنَّ اللَّهَ أَلَّفَ بَيْنَهُمْ إِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ؛ و دل‌های آن‌ها را با هم، پیوند داد. اگر تمام آن چه را روی زمین است صرف

می‌کردی که میان دل‌های آن‌ها پیوند دهی، نمی‌توانستی؛ ولی خداوند در میان آن‌ها پیوند ایجاد کرد؛ زیرا او توانا و حکیم است» (انفال/ ۶۳)؛

ج. «إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْغَارِمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِّنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ؛ صدقات [زکات] مخصوص نیازمندان و مستمندان و مأموران جمع‌آوری آن و برای جلب محبت افراد غیر مسلمان، و برای آزادی بردگان، و ادای دین بدهکاران، و در راه تقویت آیین خدا، و واماندگان در سفر است؛ این، یک فریضه مهم الهی است؛ و خداوند دانا و حکیم است» (توبه/ ۶۰).

در خصوص معنای اصطلاحی و فقهی «مؤلفه قلوبهم»، تعاریف متعددی ذکر شده است. به طور کلی «افرادى هستند که به آن‌ها سهمی از زکات پرداخت می‌شود تا به اسلام گرایش پیدا کنند یا در اسلام خود ثابت بمانند یا مسلمانان از شر آن‌ها در امان بمانند یا امید رود که از مسلمانان پشتیبانی کنند و یا در منازعات به مسلمانان یاری رسانند» (الغفیلی، ۱۴۳۰ق: صص ۳۸۹-۳۹۱).

۲. تأثیر سهم «تألیف قلوب» بر متمایل شدن کفار به اسلام

یکی از حکمت‌هایی که برای «سهم مؤلفه قلوبهم» ذکر شده است، متمایل کردن دل‌ها به سوی اسلام است. اسلام، دینی جهان‌شمول است و پیام و آموزه‌های متعالی آن، فطرت پاک هر انسانی را به خود جلب می‌نماید؛ چه آن‌که اسلام و آموزه‌های آن، همگی براساس سرشت الهی آدمی بناگشته است. رسول خدا ﷺ نیز با نامه‌هایی که به سران جهان معاصر خویش ارسال کرد (بیهقی، ۱۴۰۵ق: ج ۴، ص ۳۷۷؛ حمیری معافری، ۱۳۷۵ق: ج ۲، ص ۶۰۷)، اهمیت پرداختن به تبلیغ اسلام را روشن ساخت. اما برخی در برابر دعوت اسلام، متعصبانه برخورد می‌کنند؛ چرا که از فطرت خویش فاصله گرفته و منحرف شده‌اند. لذا اسلام برای متمایل کردن دل‌ها به دعوت اسلام و بنابر حب فطری بشر به مال، «سهم مؤلفه قلوبهم» را تشریح نموده است. اغلب مفسران نیز «مؤلفه قلوبهم» را افرادی از اشراف عرب می‌دانند که رسول خدا ﷺ به آن‌ها مالی عطا می‌نمود تا آن‌ها و قومشان به سوی اسلام جذب شوند (فراء، ۱۹۸۰م: ج ۱، ص ۴۴۳؛ طبرسی، بی‌تا: ج ۱۱، ص ۱۳۲؛ همو، ۱۳۷۵ش: ج ۲، ص ۵۵۷؛ زمخشری، ۱۴۰۷ق: ج ۲، ص ۲۸۳؛ طوسی، بی‌تا: ج ۵، ص ۲۴۴؛ راوندی، ۱۴۰۵ق: ج ۱، ص ۲۲۷؛ جوادی آملی، ۱۳۹۵ش: ج ۳۴، ص ۲۸۴).

** شواهد روایی: الف. رسول خدا در جنگ حنین به عیینة بن حصن و أقرع بن حابس شتران بسیاری داد که سعد بن ابی وقاص به پیامبر ﷺ اعتراض نمود که به آن‌ها صدها (شتر) می‌دهی و جَعِيلُ بْنُ سُرَاقَةَ را بی‌نصیب می‌گذاری؟ پیامبر ﷺ در جواب فرمودند: «أَمَا وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَجُعِيلُ بْنُ سُرَاقَةَ خَيْرٌ مِنْ طَلَاعِ الْأَرْضِ كُلِّهَا مِثْلَ عُعَيْنَةَ وَالْأَفْرَعِ وَكَيْتِي تَأَلَّفْتُهُمَا وَوَكَلْتُ جُعِيلُ بْنُ

سُرَاقَةَ إِلَىٰ إِسْلَامِهِ؛ سوگند به خدا یک جُعِيل بهتر است از آن که زمین از نظایر عیینه و اقرع پر باشد. من از عیینه و اقرع دل جویی کردم تا اسلام آورند، ولی جعیل را به اسلام خودش حواله دادم» (واقعی، ۱۴۰۹ق: ج ۳، ص ۹۴۸) که از ظاهر گفتار پیامبر ﷺ بر می آید که عیینه و اقرع هنوز اسلام نیاورده بودند و پیامبر ﷺ از این طریق خواست تا دل های آن ها را نسبت به اسلام نرم کند. البته چنان که در ادامه گفته خواهد شد، از ظاهر روایت کافی بر می آید که عیینه اسلام آورده بود و پیامبر ﷺ برای تثبیت در دین به او مالی داده بود.

ب. هم چنین نقل شده است، رسول خدا ﷺ به عیینه بن حصن، اقرع بن حابس، علقمه بن علاثه و طلقا از اهل مکه عطایی داد و به انصار فرمود: «يَا مَعْشَرَ الْأَنْصَارِ أَوْجَدْتُمْ فِي قُلُوبِكُمْ مِنْ لُغَاعَةٍ مِنَ الدُّنْيَا تَأَلَّفْتُ بِهَا قَوْمًا لِيُسَلِّمُوا وَوَكَلْتُكُمْ إِلَيَّ إِيمَانِكُمْ؛ ای گروه انصار، چرا بر سهم ناچیزی از دنیا افسوس می خورید که به وسیله آن، گروهی را متمایل ساختم تا اسلام آورند و شما را به ایمان خودتان واگذار کردم!» (شریف الرضی، ۱۴۲۲ق: ص ۲۹۸؛ ابن حنبل، ۱۴۱۶ق: ج ۱۸، ص ۲۵۵).

ج. در روایتی دیگر رسول خدا ﷺ پس از شنیدن اعتراضات خطاب به آن ها فرمود: «سوگند به کسی که جان محمد در دست اوست، دوست داشتم که دیه هر انسانی را به او می پرداختم تا تسلیم پروردگار جهانیان شود» (عیاشی، ۱۳۸۰ق: ج ۲، ص ۹۲).

د. در روز فتح مکه، پیامبر ﷺ به صفوان بن امیه امان داد. صفوان چهار ماه مهلت خواست تا در امر پیامبر تأمل کند و همراه حضرت به سوی حنین آمد. هنگامی که حضرت، عطایا را توزیع کرد، صفوان گفت: برای من چیست؟ پیامبر ﷺ با اشاره به شتری فرمود: این، از آن توست. صفوان گفت: به راستی این عطای کسی است که از فقر نمی هراسد (ابن قدامه، ۱۳۸۸ق: ج ۶، ص ۴۷۶).

ه. هم چنین از صفوان بن امیه نقل شده است: «پیامبر ﷺ منفورترین مردم نزد من بود تا این که آن قدر به من عطا نمود که محبوب ترین مردم نزد من شد» (ثعلبی، ۱۴۲۲ق: ج ۵، ص ۶۰).
و. از امام صادق ع نیز درباره مؤلفه قلوبهم نقل شده است: «قوم يتألفون على الاسلام من رؤساء القبائل، كان رسول الله ﷺ يعطيهم ليتألفهم، ويكون ذلك في كل زمان إذا احتاج إلى ذلك الامام فعله؛ آن ها گروهی از رؤسای قبایل بودند که به اسلام متمایل می شدند، رسول خدا ﷺ به آن ها (اموالی) می بخشید تا آن ها را متمایل سازد و این، در هر زمانی است که امام آن را لازم ببیند» (ابن حیون، ۱۳۸۵ق: ج ۱، ص ۲۶۹).

۳. تحلیل آیات ناهی از «ولی گرفتن» غیر مسلمان و موازنه آن با سهم «تألیف قلوب»

دوستی و اظهار محبت به کسانی که در مسیر حق گام بر می دارند و عداوت و اظهار خشم به

کسانی که سدّ راه گسترش معارف اسلامی هستند، از بایستگی‌های اعتقاد صحیح اسلامی است. از همین روی، ممکن است تصور شود که تشریح سهم «تألیف قلوب» با این اصل اسلامی ناسازگار است، چنان‌که گروه‌هایی هم چون سلفیه جهادی با استناد به آیاتی هم چون: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! یهود و نصاری را دوست و تکیه‌گاه خود انتخاب نکنید. آن‌ها اولیای یکدیگرند؛ و کسانی که از شما با آن‌ها دوستی کنند، از آن‌ها هستند؛ خداوند، گروه ستمکاران را هدایت نمی‌کند» (مائده/۵۱)، اهداء هدیه به کفار و غیر مسلمانان که از مصادیق «تألیف قلوب» است را از جلوه‌های موالات کفار دانسته‌اند (ر.ک: فرمانیان و همکاران، ۱۴۰۰ش: ص ۳۷۸).

۳-۱. آیات ناهی از ولی گرفتن غیر مسلمان: برخی از اندیشمندان معاصر آیات ناهی از ولی گرفتن غیر مسلمانان را در دسته‌های مختلف متذکر شده‌اند و به بررسی آن‌ها پرداخته‌اند (اعرافی، درس خارج فقه روابط اجتماعی، جلسات ۵۸-۶۳)، اما به طور کلی، این آیات را می‌توان در سه دسته جای داد:

دسته اول: آیاتی هستند که در آن تعبیر «اتخاذ الکافرین اولیاء» آمده است. در مجموع، ۹ آیه با این تعبیر در قرآن وجود دارد: آل عمران/۲۸؛ نساء/۸۹، ۱۳۹ و ۱۴۴؛ مائده/۵۱، ۵۷ و ۸۱؛ توبه/۲۳؛ ممتحنه/۱.

دسته دوم: در این دسته نیز مفهوم ولایت آمده ولی تعبیر اتخاذ الکافر اولیاء نیست، بلکه تولی کفار است. این تعبیر در شش آیه قرآن به چشم می‌خورد و از همین جهت می‌توان آن را در دسته جداگانه‌ای ذکر کرد، هر چند از لحاظ دلالت مانند دسته نخست هستند. لازم به ذکر است که برخی از آیات این دسته با آیات دسته نخست اشتراک دارند؛ زیرا هر دو تعبیر در آن وجود دارد: مائده/۵۱ و ۸۰؛ توبه/۲۳؛ مجادله/۱۴؛ ممتحنه/۹؛ ممتحنه/۱۳.

دسته سوم: سایر آیاتی هستند که با تعبیری دیگری بر نهی از محبت به کفار دلالت می‌کند: الف. آیه بطنه: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بَطَانَةً مِنْ دُونِكُمْ قَدْ بَيَّنَّا لَكُمْ الْآيَاتِ إِنَّ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ * وَتُؤْمِنُونَ بِالْكِتَابِ كُلِّهِ وَإِذَا لِقُوكُمْ قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا عَضُّوا عَلَيْكُمُ الْأَنَامِلَ مِنَ الْغَيْظِ قُلْ مُؤْتُوا بِغَيْظِكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! محرم اسراری از غیر خود، انتخاب نکنید. آن‌ها از هرگونه شرّ و فسادى درباره شما، کوتاهی نمی‌کنند. آن‌ها دوست دارند شما در رنج و زحمت باشید. نشانه‌های دشمنی از سخنانشان آشکار شده؛ و آن‌چه در دل‌هایشان پنهان می‌دارند، از آن مهمتر است. ما آیات و راه‌های پیشگیری از شرّ آن‌ها را برای شما بیان کردیم،

اگر ببینیدشید * شما کسانی هستید که آن‌ها را دوست دارید؛ اما آن‌ها شما را دوست ندارند. و شما به همه کتاب‌های آسمانی ایمان دارید، ولی آن‌ها هنگامی که شما را ملاقات می‌کنند، به دروغ می‌گویند: «ایمان آورده ایم»، اما هنگامی که تنها می‌شوند، از شدت خشم بر شما، سرانگشتان خود را به دندان می‌گزند! بگو: «با همین خشم بمیرید! خدا از اسرار درون سینه‌ها آگاه است» (آل عمران/۱۱۸-۱۱۹)؛

ب. آیه ولیجه: «أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُتْرَكُوا وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَلَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَا رَسُولِهِ وَلَا الْمُؤْمِنِينَ وَلِجَنَّةٍ وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ؛ آیا چنین پنداشتید که به حال خود رها می‌شوید در حالی که خداوند هنوز کسانی را که از شما جهاد کردند و غیر از خدا و پیامبرش و مؤمنان را محرم اسرار خویش انتخاب نمودند، از دیگران مشخص نساخته است؟! باید آزمایش شوید؛ تا مؤمنان واقعی شناخته شوند؛ و خداوند به آن‌چه عمل می‌کنید، آگاه است» (توبه/۱۶)؛

ج. آیه مودت: «لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ؛ هیچ قومی را که ایمان به خدا و روز رستاخیز دارند، نمی‌یابی که با دشمنان خدا و پیامبرش دوستی کنند، هر چند پدران یا پسران یا برادران یا خویشاوندانشان باشند؛ آن‌ها کسانی هستند که خدا ایمان را بر صفحه دل‌هایشان نوشته و با روحی از ناحیه خودش آن‌ها را تأیید فرموده، و آن‌ها را در باغ‌هایی بهشتی وارد می‌کند که نهرها از پای درختانش جاری است، جاودانه در آن می‌مانند؛ خدا از آن‌ها خشنود است، و آن‌ها نیز از او خشنودند؛ آن‌ها «حزب‌الله» اند؛ بدانید «حزب‌الله» پیروان و رستگارانند.» (مجادله/۲۲).

اینک به بررسی محتوایی آیات فوق در ذیل چند گفتار می‌پردازیم تا در نهایت روشن گردد که نهی موجود در آیات به چه چیز تعلق گرفته است؟ و آیا این آیات با تشریح سهم تألیف قلوب تنافی دارد؟

۲-۳. مفهوم‌شناسی واژه «ولایت»: نکته مشترک و محوری آیات دسته اول و دوم، واژه «ولایت» است که واژه‌های «اولیاء» و «تولّی» از آن مشتق گردیده‌اند. لذا ابتدا باید به مفهوم‌شناسی این واژه بپردازیم تا مراد از آن در آیات مشخص گردد.

بررسی گفتارهای واژه‌شناسان در فرهنگ‌نامه‌ها، از سده‌های نخست تاکنون، چنین به دست می‌دهد که واژه ولیّ، در اصل به معنای نزدیک بودن یا نزدیک شدن دو چیز به یکدیگر است. به گونه‌ای که میان آن‌ها فاصله‌ای نباشد. از این رو، این واژه با شکل‌های مختلف در معانی دوستی،

یاری، پیروی و سرپرستی به کار رفته است که وجه مشترک همه آن‌ها، همان قرب معنوی است (جلایان اکبرنیا، ۱۳۸۸ش: ص ۱۳).

خلیل بن احمد فراهیدی، نخستین فرهنگ‌نویس مسلمان، واژگان هم‌ریشه «ولئی» را یاد می‌کند و می‌نگارد: ولایت، ریشه موالاته (دوستی نمودن) و والی (سرپرست) است و ولاء، ریشه مولی است و در معنای مولی و مفاهیمی چون پسر عمو، آزادکننده، آزاد شده، هم‌پیمان و سرپرست به کار می‌رود. وی مفهوم ولئی را ولئی نعمت می‌داند (ر.ک: فراهیدی، ۱۴۰۹ق: ج ۸، ص ۳۶۵).

ابن فارس نیز ضمن اشاره به معنای اصلی ولئی، می‌گوید هر که کار دیگری را سرپرستی کند، ولئی اوست. «ولئی: أصلٌ صحیحٌ يدلُّ علی قرب... و کُلُّ مَنْ ولئی امرٌ آخرٌ فهو ولئی؛ ولئی، در اصل بر نزدیک بودن دلالت دارد و هر که سرپرستی امر دیگری را بر عهده گیرد، ولئی اوست» (ابن فارس، ۱۴۰۴ق: ج ۶، ص ۱۴۱؛ ر.ک: ابن اثیر، ۱۳۶۷ش: ج ۵، ص ۲۲۷).

هرگاه واژه «ولایت» به باب تفاعل برده شود، دو معنای متضاد پیدا می‌کند. تولی به معنای دوست داشتن و اعراض کردن. به گفته راغب، اگر واژه «تولی» به تنهایی و بدون همراهی با حرف جرّ مورد استفاده قرار گیرد، معنای سرپرستی، دوستی و روی آوردن را دارد. اما هرگاه «تولی» با حروف جرّ «عن» یا «من» متعدی شود - چه این حروف در ظاهر وجود داشته و چه مقدر باشند - معنایش اعراض و روگرداندن خواهد بود (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق: ص ۸۸۶): «وَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا أَسْفَىٰ عَلَىٰ يُوسُفَ؛ و از آن‌ها روی برگرداند و گفت: و اسفا بر یوسف!» (یوسف/۸۴).

مرحوم علامه امینی رحمته الله علیه در کتاب شریف/الغدير با ذکر شواهد و قرائن بسیاری، واژه «مولا» را به معنای «اولی بالتصرف» گرفته است (امینی، ۱۴۱۶ق: ج ۱، ص ۶۱۲).

علامه طباطبایی رحمته الله علیه نیز در تفسیر المیزان واژه «ولایت» را در اصل به معنای مالکیت تدبیر امر گرفته است و فرموده: «این معنای اصلی کلمه ولایت است، ولی در مورد حُب نیز استعمال شده و به تدریج استعمالش زیاد شد و این بدان مناسبت بود که اغلب ولایت مستلزم تصرف یک دوست در امور دوست دیگر است، یک ولئی در امور «مولى علیه» (یعنی کسی که تحت سرپرستی او است) دخالت می‌کند تا پاسخ‌گوی علاقه او نسبت به خودش باشد. یک «مولى علیه» اجازه دخالت در امور خود را به ولئی اش می‌دهد، تا بیشتر به او تقرب جوید، اجازه می‌دهد چون متأثر از خواست و سایر شؤون روحی او است، پس تصرف محبوب در زندگی محب، هیچ‌گاه خالی از حُب نیست» (طباطبایی، ۱۳۹۰ق: ج ۳، ص ۱۵۱).

از مجموع این اقوال به دست می‌آید که «ولئی» که از همین ماده آمده و جمعش اولیاء است، معانی متعدد دارد. از معنای قرب و نزدیکی که پایه مفهومی آن است تا معانی دیگری که ذکر

گردید؛ مانند: نصرت، محبت، قیومیت و از این قبیل.

واژه «ولی» به این معانی در لسان عرب به کار رفته و حالت اشتراک لفظی دارد و انتخاب یکی از این معانی محتاج به قرینه است (اعرافی، درس خارج فقه روابط اجتماعی، جلسه ۵۸)؛ چنان که در خود قرآن گاهی این ماده به طور کامل با قرائن مشخص است، مانند: «الَّتِي أُولى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ؛ پیامبر نسبت به مؤمنان از خودشان اولی و سزاوارتر است» (احزاب/۶) که مراد قیومیت و حق تصرف در امور دیگران است که گرچه بعضی از مفسران آن را به مسئله «تدبیر امور اجتماعی» و یا «اولویت در مسئله قضاوت» و یا «اطاعت فرمان» تفسیر کرده‌اند، اما در واقع هیچ دلیلی بر انحصار در یکی از این امور سه‌گانه نداریم (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱ ش: ج ۱۷، ص ۲۰۴).

اما در مقابل نظریه مختار علامه طباطبایی رحمته‌الله علیه، برخی مراد از واژه «ولایت» در این مورد را نیز به معنای «قرب» دانسته‌اند که در این صورت سه حالت برای آن متصور است:

الف. همه جا واژه «ولایت» به معنی قرب است و هر جا که معنای جدیدی ایجاد شده، آن معنا در لفظ نیست، بلکه از قرائن حالیه پی می‌بریم که معنای دیگری هم در آن هست.

ب. معنای اصلی «ولایت» همان قرب است و سایر معانی مثل قیومیت و نصرت مجازات در لفظ‌اند که در این صورت نیاز به قرینه صارفه دارند.

ج. معنای اصلی «ولایت» همان قرب است ولی بقیه معانی مثل قیومیت، معنای جدید و مشترک لفظی‌اند که در این صورت نیاز به قرینه معینه دارند.

برخی از اندیشمندان معاصر، مورد اخیر را برگزیده‌اند (اعرافی، درس خارج فقه روابط اجتماعی، جلسه ۵۸).

جمع بندی آن که، واژه «ولایت» با مشتقاتش مشترک لفظی هستند که انتخاب هر یک نیازمند قرینه معینه است؛ بنابراین در هر آیه‌ای که وارد می‌شویم باید با کمک قرائن ببینیم «اولیاء» و «ولی» در کدام معنا استعمال شده است.

اینک باید دید که مراد از «ولایت» در آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! غیر از مؤمنان، کافران را ولی و تکیه‌گاه خود قرار ندهید!» (نساء/۱۴۴) و سایر آیات مشابه که پیش از این ذکر شد، چیست؟

۳-۳. **احتمالات معنای «ولی گرفتن» غیر مسلمان:** در این که «ولایت» در این آیات، چه معنایی دارد چند احتمال متصور است:

الف. احتمال اول آن است که مراد از «ولایت» در این آیات، همان مالکیت تدبیر و حق تصرف در امور مسلمین باشد (طباطبایی، ۱۳۹۰ ق: ج ۳، ص ۱۵۱) که این احتمال، بالاترین درجه مفهوم

«ولایت» است و در این صورت، این آیات هم مضمون با آیه «وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا؛ و خداوند هرگز راهی برای تسلط کافران بر مؤمنان قرار نداده است» (نساء/۱۴۱)، است و آیات ناهی از ولئی گرفتن کفار، دلیل بر قاعده نفی سبیل می شود.

ب. احتمال دوم این است که مراد از «ولئی» نگرفتن کفار، عدم نصرت گرفتن از آن ها باشد (طوسی، بی تا: ج ۲، ص ۴۳۳؛ طبرسی، بی تا: ج ۴، ص ۲۶؛ طبری، ۱۴۱۲ق: ج ۳، ص ۱۵۲؛ ابن عربی، ۱۴۰۸ق: ج ۱، ص ۲۶۷؛ رک: فخر رازی، ۱۴۲۰ق: ج ۸، ص ۱۹۲؛ بیضاوی، ۱۴۱۸ق: ج ۲، ص ۱۱۲).
ج. احتمال سوم آن که مراد از «ولئی» نگرفتن کفار، دوستی و محبت نکردن به آن ها است (قرطبی، ۱۳۶۴ش: ج ۴، ص ۵۷؛ جصاص، ۱۴۰۵ق: ج ۲، ص ۲۸۸؛ ابن ابی حاتم، ۱۴۱۹ق: ج ۲، ص ۶۲۸؛ شوکانی، ۱۴۱۴ق: ج ۱، ص ۳۸۰) که یا مراد این است که حتی آن ها را در قلب نیز دوست نداشته باشید که این احتمال، پایین ترین درجه مفهوم «ولایت» است. یا مراد، نهی از دوستی و محبتی است که در ظاهر بروز دارد (اعرفی، درس خارج فقه روابط اجتماعی، جلسه ۵۹) که در مجموع چهار احتمال می شود.

اینک این چهار احتمال را در خصوص آیات مذکور بررسی می کنیم.

۳-۱-۳. بررسی احتمال اول: این احتمال حد اقل با شأن نزول برخی از این آیات ناسازگار است. در شأن نزول آیه اول سوره ممتحنه گفته شده است: حاطب بن ابی بلتعنه که از اصحاب رسول خدا ﷺ بود، پس از اسلام آوردن به مدینه مهاجرت کرد، ولی خانواده او در مکه باقی ماندند و قریش از خانواده اش خواستند که به وی نامه ای بنویسند و بپرسند که آیا محمد ﷺ می خواهد به مکه حمله کند یا نه؟ همسرش نامه را نوشت و برای او فرستاد. وی نیز در حالی که اجازه چنین کاری را نداشت و افشای اسرار مسلمانان محسوب می شد، نوشت که آری، محمد می خواهد چنین کند (این اتفاق نزدیک به واقعه فتح مکه رخ داد). سپس آن را به زنی به نام صفیه داد تا به مکه برساند. در این هنگام جبرئیل نازل شد و پیامبر ﷺ را آگاه فرمود. پیامبر ﷺ نیز امیرمؤمنان علی را و چند تن دیگر را فرستاد تا این زن را یافته و نامه اش را بازستانند. آن ها صفیه را یافتند و نامه را گرفتند و حاطب را هم نزد رسول خدا ﷺ آوردند. حاطب گفت: به خدا قسم خیانت نکردم و نفاق نورزیدم. من از قریش نیستم و خانواده ام در آن جا غریب اند. خواستم وقتی مردم، قریش از آن ها حمایت کند و به آن ها آزار نرساند، وگرنه من هیچ قصد بدی از این کار نداشتم. پیامبر ﷺ نیز عذرش را پذیرفت و او را بخشید (طبرسی، بی تا، ج ۲۴، ص ۳۵۷).

برخی از مفسران همین شأن نزول را برای آیه ۲۸ آل عمران، (ابوالفتوح رازی، ۱۴۰۸ق: ج ۴، ص ۲۶۵؛ بلنسی، ۱۴۱۱ق: ج ۱، ص ۲۷۶) ۲۳ توبه (طبرسی، بی تا: ج ۱۱، ص ۴۸؛ فیض کاشانی، ۱۴۱۵ق:

ج ۲، ص ۳۲۹؛ قمی مشهدی، ۱۳۶۸ش: ج ۵، ص ۴۲۰؛ بحرانی، ۱۴۱۵ق: ج ۲، ص ۷۵۱؛ حویزی، ۱۴۱۵ق: ج ۲، ص ۱۹ و ۲۲ مجادله (طبرسی)، ۱۳۷۵ش: ج ۲۴، ص ۳۰۱؛ ابوالفتوح رازی، ۱۴۰۸ق: ج ۱۹، ص ۹۱؛ ثعلبی، ۱۴۲۲ق: ج ۹، ص ۲۶۴؛ طوسی، بی تا: ج ۹، ص ۵۵۶؛ طبرانی، ۲۰۰۸م: ج ۶، ص ۲۳۱؛ مقاتل ابن سلیمان، ۱۴۲۳ق: ج ۴، ص ۲۶۵) ذکر کرده‌اند.

آن چه که از این شأن نزول برداشت می‌شود این است که کار حاطب بن ابی بلتعنه از این جهت که کفار را سرپرست خود بگیرد نبوده، بلکه فقط از روی ترس و نگرانی برای خانواده خویش که در مکه زندگی می‌کردند، چنین کاری کرده است. پس این که «ولایت» در این آیات به معنای «سرپرست و مالک تدبیر» باشد، با توجه به شأن نزول آیات، بعید به نظر می‌رسد.

۳-۲-۳. بررسی احتمال دوم: احتمال دوم این بود که «ولایت» به معنای «نصرت» باشد؛

یعنی کفار را به یاری خود نگیرید. حال باید دید که آیا استعانت از کفار جایز است یا خیر؟ یاری گرفتن از کفار و همکاری با آن‌ها، اقسامی دارد که حکم هر یک را با توجه به آیات قرآن و سنت نبوی ﷺ بررسی می‌کنیم:

یک) همکاری با کفار در امور علمی و تجاری: این نوع همکاری جایز است، چرا که سیره پیامبر ﷺ بر آن دلالت دارد. آن حضرت با یهودیان که قرآن از آن‌ها به «کفار اهل کتاب» تعبیر می‌کند (بینه ۱/ معامله می‌کرد و در زراعت زمین‌های اطراف خیبر با آن‌ها شریک شد) (ابن قیم جوزی، ۱۴۱۸ق: ج ۱، ص ۳۹۰). پس اگر عدم جواز اولیاء گرفتن کفار را به معنای عدم جواز نصرت گرفتن از آن‌ها بگیریم، به یقین این قسم از «نصرت» مراد نیست.

دو) همکاری با کفار برای ضربه زدن به اسلام و مسلمانان: هیچ شکی نیست که این قسم از همکاری با کفار، به طور قطع نامشروع است. اگر مقصود از «نصرت»، این قسم باشد، می‌توان «ولایت» در آیات شریفه مذکور را به این معنا گرفت، اما چنان که پیش از این گفته شد، «ولایت» مشترک لفظی است و برای تعیین معنای مورد نظر، نیاز به قرینه معینه داریم که چنین قرینه‌ای در این باره وجود ندارد. به خصوص آن که معنای «نصرت» مطلق است و شامل همه اقسام نصرت گرفتن از کفار می‌شود، مگر آن که، آن را مقید به تقییدات خارجی و آگاهی مسلمانان به عدم حرمت اقسام دیگر استعانت از کفار بدانیم. هم چنین شأن نزول مذکور نیز مقداری بر این معنا دلالت دارد؛ زیرا حاطب ابن ابی بلتعنه برای جلب نظر کفار قریبش جهت حفظ خانواده‌اش، به کفار نامه نوشت و آن‌ها را از تصمیم پیامبر ﷺ برای فتح مکه آگاه ساخت، مگر آن که گفته شود که این کار حاطب، نصرت دادن به کفار بود، نه نصرت گرفتن از آن‌ها، در حالی که در آیات تعبیر «اتخاذ گرفتن» به کار رفته است. بنابراین این قسم از «نصرت» نیز بعید می‌رسد.

سه) یاری گرفتن از کفار در جهاد: استعانت از کفار از این جهت که علیه چه دشمنی شکل می‌گیرد، بر دو نوع است:

الف. استعانت از کفار علیه مشرکان؛

ب. استعانت از کفار علیه مسلمانان متجاوز و ظالم (اهل بغی)

اینک جواز یا عدم جواز این دو مورد را بررسی می‌کنیم:

الف) استعانت از کفار علیه مشرکان: سیره و روایات نقل شده از پیامبر ﷺ بر جواز کمک

گرفتن از کفار علیه مشرکان دلالت می‌کند:

۱. پیامبر اکرم ﷺ پس از این‌که در منطقه حدیبیه با مشرکان قریش پیمان صلح بست، با

مشرکان قبیله خزاعه که در نزدیکی مکه زندگی می‌کردند، پیمان همکاری نظامی منعقد کرد. طولی

نکشید که افرادی از قبیله بنی بکر که هم پیمان قریش بودند، افرادی از قبیله خزاعه را کشتند.

بزرگان خزاعه به مدینه آمدند و از پیامبر ﷺ کمک خواستند. پیامبر نیز برای کمک به آن‌ها،

سپاه اسلام را تجهیز نمود و پس از شکست دادن قبیله بنی بکر، علیه قریش که هم پیمان بنی بکر

بودند وارد جنگ شد و مکه را نیز فتح کرد (واقعی، ۱۴۰۹ق: ج ۹، صص ۷۸۰-۷۸۹؛ طبری، ۱۳۸۷ق:

ج ۳، صص ۴۴-۴۵؛ ابن کثیر، ۱۳۹۵ق: ج ۳، ص ۵۲۷).

از سیره پیامبر ﷺ که با مشرکان پیمان نظامی بسته و برای دفع دشمنان‌شان به آن‌ها کمک

کرد، معلوم می‌شود که به طریق اولی، کمک گرفتن از مشرکان در جنگ مشروع است (فرمانیان و

همکاران، ۱۴۰۰ش: ص ۳۵۰).

۲. چنان‌که پیشتر گفته شد، برخی از مشرکان قریش همراه پیامبر ﷺ در جنگ حنین شرکت

کردند (واقعی، ۱۴۰۹ق: ج ۳، ص ۸۹۲؛ ابن سعد، بی‌تا: ج ۲، ص ۱۵۰).

۳. مردان قبیله خزاعه که برخی کافر بودند، در فتح مکه به پیامبر ﷺ کمک کردند و

پیامبر ﷺ آن‌ها را از همراهی خود منع نکرد (رک: ابن باز، بی‌تا: ج ۶، ص ۱۴۵).

بنابراین این قسم از استعانت از کفار در جهاد نیز مراد نیست.

ب) استعانت از کفار علیه اهل بغی: مواردی از سیره و روایات منقول از پیامبر ﷺ نیز بر جواز

این قسم دلالت دارد:

۱. بخشی از مفاد قراردادی که بین پیامبر ﷺ با یهودیان مدینه امضاء شد، از این قرار

است: «یهود و مسلمانان در انتخاب دین آزاد هستند؛ امضاء کنندگان این عهدنامه، در جنگ

یکدیگر را یاری می‌کنند و مظلوم، چه مسلمان و چه یهودی، یاری می‌شود» (ابن کثیر، ۱۳۹۵ق:

ج ۲، ص ۳۲۲؛ حمیری معافری، ۱۳۷۵ق: ج ۱، ص ۵۰۴؛ سهیلی، ۱۴۱۲ق: ج ۴، ص ۲۴۳). انعقاد این

پیمان از سوی پیامبر ﷺ، علاوه بر این که بر جواز استعانت از یهود (کفار اهل کتاب) دلالت می‌کند، گواه روشنی بر مشروعیت همکاری با یهود (کفار) و استعانت از آن‌ها، برای نجات مظلوم و دفع ظالم است و تفاوتی ندارد که ظالم و مظلوم، مسلمان اهل بغی باشند یا یهودی (فرمانیان و همکاران، ۱۴۰۰ش: ص ۳۵۱).

۲. از پیامبر ﷺ نقل شده است: «مَنْ سَمِعَ رَجُلًا يُنَادِي يَا لَلْمُسْلِمِينَ فَلَمْ يُجِبْهُ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ؛ هر کس صدای شخصی را بشنود که می‌گوید ای مسلمانان به من کمک کنید، ولی جواب او را ندهد، مسلمان نیست» (کلینی، ۱۴۰۷ق: ج ۲، ص ۱۶۴؛ طوسی، ۱۴۰۷ق: ج ۶، ص ۱۷۵). لفظ «رجل» عام است و آن را مقید به مسلمان بودن نکرده است، بلکه حتی اگر کافری از مسلمانان تقاضای کمک کند، باید او را یاری داد؛ چنان که سیره پیامبر ﷺ پیش از بعثت نیز بر این امر دلالت دارد (ر.ک: ابن حمید، بی تا: ج ۲، ص ۴۱۹). حال به طریق اولی، می‌توان از کفار برای یاری مسلمانان مظلوم استعانت جست و فرقی ندارد که ظالم، مسلمان اهل بغی باشد یا کافر.

۳. پیامبر اکرم ﷺ قبل از بعثت با گروهی از جوانان مشرک به هدف یاری مظلومان پیمان بسته بود که از آن به «حلف الفضول» یاد می‌شود که پیامبر ﷺ پس از اسلام نیز آن را تأیید کرد: «لَقَدْ شَهِدْتُ... حَلْفًا لَوْ دُعِيْتُ بِهِ فِي الْإِسْلَامِ لَأَجَبْتُ؛ قبل از اسلام شاهد پیمانی بودم که اگر امروز نیز به آن دعوت شوم اجابت می‌کنم» (ابن کثیر، بی تا: ج ۲، ص ۲۹۱). این روایت نبوی عام است و مشروع بودن هر پیمانی برای یاری مظلوم را تأیید می‌کند. بنابراین، شامل جواز همکاری با کفار و استعانت از آن‌ها برای نجات مسلمانان مظلوم از شر مسلمانان متجاوز (اهل بغی) نیز می‌شود.

**** بررسی دو روایت:** موارد مذکور با برخی دیگر از روایات تعارض دارد، برای نمونه؛ پیامبر ﷺ به یکی از مشرکین که قصد یاری ایشان در جنگ بدر را داشت، فرمود: «ارْجِعْ فَلَنْ أَسْتَعِينَ بِمُشْرِكٍ؛ برگرد، من هرگز از مشرک کمک نمی‌گیرم» (نیشابوری، ۱۴۱۲ق: ج ۳، ص ۱۴۵۰؛ ترمذی، ۱۴۱۹ق: ج ۳، ص ۵۳۳؛ نسائی، ۱۴۱۱ق: ج ۶، ص ۴۹۳؛ ابن حنبل، ۱۴۱۶ق: ج ۴۲، ص ۸۱). یا روایت عبدالرحمن بن خبیب که می‌گوید: قبل از این که مسلمان شوم با یکی از مشرکین برای شرکت در جهاد نزد پیامبر ﷺ رفتم. آن حضرت از ما پرسید: آیا مسلمان شده‌اید؟ گفتیم: نه. پیامبر ﷺ فرمود: «فَلَا نَسْتَعِينُ بِالْمُشْرِكِينَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ؛ ما از مشرکین در جهاد علیه مشرکین کمک نمی‌گیریم» (ابن حنبل، ۱۴۱۶ق: ج ۲۵، ص ۲۴). در این صورت بر فرض صحت سند هر دو دسته، باید میان آن‌ها جمع کرد. صنعانی در جمع بین این موارد گفته است: «علت اجازه ندادن پیامبر ﷺ به آن مشرک در مسیر بدر این بود که پیامبر ﷺ می‌دانست این شخص به اسلام مایل شده است، پس برای این که اسلام بیاورد او را رد کرد و همین ظنّ محقق شد و او اسلام آورد. و یا این که تا پیش

از این واقعه، استعانت از کفار ممنوع بود، اما پس از آن پیامبر ﷺ این کار را اجازه داد و در جنگ حنین از مشرکان کمک گرفت ... و در شرح صحیح مسلم آمده است که شافعی گفت اگر کافر کاردان و ثقه باشد و ضرورت اقتضاء کند، از او کمک گرفته می‌شود، در غیر این صورت کمک گرفتن از او مکروه است» (صنعانی، بی تا: ج ۲، ص ۴۷۲).

علامه حلی رحمته الله علیه نیز در این باره فرموده است: «در باره این دو روایت چند احتمال وجود دارد: ۱. ممنوعیت کمک گرفتن از مشرک، مربوط به حالت بی‌نیازی حکومت اسلامی است؛ ۲. آن مشرکان موجب ضعف روحیه سپاه اسلام می‌شدند؛ ۳. پیامبر ﷺ می‌دانست در این صورت آن‌ها مسلمان می‌شوند؛ ۴. این دو روایت منسوخ شده است» (حلی، ۱۴۱۲ق: ج ۱۴، ص ۷۴).

**** جمع بندی:** گفته شد که یکی از احتمالات معنای «ولایت» در آیات ناهی از ولی گرفتن غیر مسلمان، معنای «نصرت» است و هم چنین گفته شد که کمک گرفتن از کفار سه قسم است که بنابر سیره و روایات نبوی، قسم اول (کمک گرفتن در امور علمی و اقتصادی و از این قبیل) و هم چنین قسم سوم (کمک گرفتن در جهاد علیه مشرکین و اهل بغی) جایز است. اما قسم دوم (یاری گرفتن از آن‌ها علیه مسلمانان) به طور قطع جایز نیست، اما این معنا از نصرت در آیه شریفه بعید به نظر می‌رسد، چه این‌که «ولایت» مشترک لفظی است و برای تعیین این معنای به خصوص، نیاز به قرینه معینه داریم که چنین قرینه‌ای در این باره وجود ندارد. بنابراین این احتمال که «ولایت» در این آیات به معنای «نصرت» باشد، صحیح به نظر نمی‌رسد.

۳-۳-۳. بررسی احتمال سوم: احتمال سوم این بود که مراد از «ولایت»، دوستی و محبت قلبی نسبت به کفار باشد که این احتمال نیز از چند جهت صحیح نیست: ۱. ناسازگاری با شأن نزول مذکور؛ ۲. ناسازگاری با تعبیر «اتَّخَذَ»: اخذ یعنی گرفتن و حیازت کردن چیزی. «اتَّخَذَ» یعنی گرفتن توأم با قبول: «وَ اتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا؛ وَ خَدَا إِبْرَاهِيمَ رَا بَه دُوسْتِي اِنْتِخَاب كَرْد» (نساء/۱۲۵). در موارد استعمال «اتَّخَذَ» و «اتَّخَذُوا» و سایر صیغ آن از باب افتعال، به نظر می‌رسد که در تمام موارد آن، گرفتن توأم با قبول و با خوشنودی ملحوظ است (قرشی، ۱۳۷۱ش: ج ۱، صص ۳۴-۳۵). با این تعریف به صرف محبت قلبی، تعبیر به «اتَّخَذَ» نمی‌شود. ۳. ادله‌ای که بر جواز محبت به نوع انسان دلالت می‌کند.

**** ادله جواز محبت به نوع انسان:** آیات و روایاتی وجود دارد که از آن جواز محبت به نوع انسان (انسان بما هو انسان) از آن برداشت می‌شود که در این صورت آیات ناهی از محبت به نوعی مخصّص این آیات محسوب می‌شود که باید دید شامل چه کسانی است.

آیه «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَ حَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ وَ رَزَقْنَاهُمْ مِّنَ الطَّيِّبَاتِ وَ فَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ

مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلاً؛ ما فرزندان آدم را گرامی داشتیم؛ و آن‌ها را در صحرا و دریا، بر مرکب‌های راهوار سوار کردیم؛ و از نعمت‌های پاکیزه به آن‌ها روزی دادیم؛ و آن‌ها را بر بسیاری از موجوداتی که خلق کرده‌ایم، برتری بخشیدیم» (اسراء/۷۰)، از مهم‌ترین آیاتی است که در این مطلب به آن استدلال کرده‌اند. این آیه در مقام بیان شخصیت والای نوع بشر و مواهب الهی نسبت به او است (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱ش: ج ۱۲، ص ۱۹۷) و از این رو در مقام امتنان است. اما از این جهت که بشر، مقام والای انسانی خود و مواهب و نعمات الهی بر خویش را فراموش کرده نیز در مقام عتاب است. از همین جا معلوم می‌شود که مراد از آیه، بیان حال جنس بشر است، صرف نظر از کرامت‌های خاص و فضائل روحی و معنوی که به عده‌ای اختصاص داده است. بنابراین این آیه مشرکین، کفار و فاسقین را نیز در بر می‌گیرد، چه اگر نمی‌داشت و مقصود از آن، انسان‌های خوب و مطیع بود، معنای امتنان و عتاب درست در نمی‌آمد (طباطبایی، ۱۳۹۰ق: ج ۱۳، ص ۱۵۵). حال ممکن است که بر این آیه استدلال شود که کرامت ذاتی موجود در انسان با رعایت آن از سوی دیگر انسان‌ها و این رعایت نیز با محبت و احسان به آن‌ها ملازمه دارد (اعرافی، درس خارج فقه روابط اجتماعی، جلسات ۶۴-۶۶). هم‌چنین آیه «وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا؛ و به مردم سخن نیک بگویید» (بقره/۸۳)، کنایه از حسن معاشرت با مردم است، چه کافر باشند و چه مومن (طباطبایی، ۱۳۹۰ق: ج ۱، ص ۲۱۹).

در میان روایات نیز نامه ۵۳ نهج‌البلاغه که خطاب به مالک اشتر است به خوبی بر مهرورزی به همه انسان‌ها و از جمله اقلیت‌های دینی دلالت دارد (ر.ک: نهج‌البلاغه، ۱۴۱۴ق: نامه ۵۳، ص ۴۲۷).

۳-۴. بررسی احتمال چهارم: احتمال چهارم این بود که مقصود از «ولایت»، دوستی و محبتی باشد که در ظاهر بروز دارد که بر حسب اسباب آن، اقسامی دارد: یا این محبت و دوستی به سبب اعتقاد باطل آن‌ها است و نوعی تأیید اعتقاد آن‌ها محسوب می‌شود. (ر.ک: فخر رازی، ۱۴۲۰ق: ج ۸، ص ۱۹۲) و یا به سبب خویشاوندی، دوستی‌های ایام جاهلیت و روابط اقتصادی میان مسلمانان و کفار است (بیضاوی، ۱۴۱۸ق: ج ۲، ص ۱۲؛ کیهارسی، ۱۴۲۲ق: ج ۲، ص ۲۸۲؛ زمخشری، ۱۴۰۷ق: ج ۱، ص ۲۵۱؛ ابن ابی جامع، ۱۴۱۳ق: ج ۱، ص ۲۳۲؛ ابن عاشور، ۱۴۲۰ق: ج ۱، ص ۷۰).

بنابر شأن نزول مذکور، این معنا مناسب به نظر می‌رسد، چه حاطب ابن ابی بلتعنه برای جلوگیری از آسیب رسیدن به خانواده‌اش توسط قریش، برای آن‌ها جاسوسی نمود که نمودی از محبت ظاهری او به کفار بود. علاوه بر این که این معنا با تعبیر «اتخاذ» نیز سازگاری دارد و هم‌چنین اگر این محبت و دوستی به سبب اعتقاد باطل آن‌ها باشد، به نوعی صحیح شمردن عقیده کفر

آن‌ها است که خود نوعی کفر محسوب می‌شود و به طور قطع باطل است (فخر رازی، ۱۴۲۰ق: ج ۸، ص ۱۹۲) و اگر به سبب پیوند خویشاوندی و دوستی‌های جاهلی باشد، در آیاتی به صراحت از آن نهی شده است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا آبَاءَكُمْ وَإِخْوَانَكُمْ أَوْلِيَاءَ إِنِ اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ عَلَى الْإِيمَانِ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اگر پدران و برادران شما، کفر را بر ایمان ترجیح دهند، آن‌ها را ولی و یار و یاور و تکیه‌گاه خود قرار ندهید و کسانی از شما که آن‌ها را ولی خود قرار دهند، آن‌ها ستم‌کارانند.» (توبه/۲۳). «لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ؛ هیچ قومی را که ایمان به خدا و روز رستاخیز دارند، نمی‌یابی که با دشمنان خدا و پیامبرش دوستی کنند، هر چند پدران یا پسران یا برادران یا خویشاوندانشان باشند» (مجادله/۲۲).

بنابراین مقصود از «ولیی گرفتن کفار»، محبت و دوستی ظاهری با آن‌ها است. اما همین قسم نیز شامل همه کفار نمی‌شود، بلکه تنها شامل کفار حربی یعنی آن دسته از کفاری که در صد جنگ با مسلمانان و ضربه زدن به اسلام هستند، می‌شود. اما می‌توان با آن دسته از کفاری که به مسلمانان آسیبی نمی‌رسانند و با آن‌ها دشمنی نمی‌کنند، رابطه مسالمت‌آمیز توأم با نیکی و عدالت برقرار کرد: «لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَ تُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ * إِنَّمَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ قَاتَلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَأَخْرَجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ وَ ظَاهَرُوا عَلَىٰ إِخْرَاجِكُمْ أَنْ تَوَلَّوهُمْ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ؛ خدا شما را از نیکی کردن و رعایت عدالت نسبت به کسانی که در امر دین با شما پیکار نکردند و از خانه و دیارتان بیرون نراندند، نهی نمی‌کند؛ چرا که خداوند عدالت‌پیشگان را دوست دارد * خداوند شما را تنها از دوستی و رابطه با کسانی نهی می‌کند که در امر دین با شما پیکار کردند و شما را از خانه‌هایتان بیرون راندند و کسانی که به بیرون راندن شما کمک کردند و هر کس با آن‌ها رابطه دوستی داشته باشد ستمکار است» (ممتحنه/۸-۹). این آیه در حکم نقشه راهی است برای مسلمانان تا این‌که در برابر تمامی ملل و ادیان، بنا بر نیکی، ارتباط‌گیری و عدالت‌ورزی قرار دهند و کسی حق ندارد این دستور را به بعضی از طوایف اختصاص دهد (طبری، ۱۴۱۲ق: ج ۲۸، ص ۴۳).

**** جمع بندی:** حال باتوجه به مطالب گفته شده، باید دید که آیا میان تشریح سهم تالیف

قلوب با نهی از محبت و دوستی ظاهری با کفار ناسازگاری وجود دارد یا خیر؟

بر این اساس تشریح سهم تالیف قلوب، ارتباطی با محبت و دوستی با کفار ندارد و اختصاص این سهم به کفار از روی محبت و دوستی با آن‌ها نیست، بلکه تنها به جهت نرم کردن دل‌های آن‌ها برای شنیدن پیام اسلام و جذب آن‌ها به سوی اسلام است و همان‌طور که گفته شد، آیات

ناهی از محبت، تنها شامل کفار حربی می‌شود که در صدد ضربه زدن به اسلام هستند، در حالی که این سهم به چنین کفاری تعلق نمی‌گیرد.

۴. معیار و قاعده کلی در اختصاص سهم «تألیف قلوب»

با توجه به روایات و آراء مفسران و فقهاء، معیار اختصاصی تألیف قلوب «هر آن چیزی است که ترغیب به آن موجب شوکت و عظمت اسلام می‌شود» (عراقی، ۱۴۱۴ق: ج ۳، ص ۱۲). محقق حلی پس از بیان تعدادی از مصادیق (مؤلفه قلوبهم) در اظهار نظری می‌گوید: «من اشکالی به این موارد ندارم؛ زیرا همه این موارد بر اساس مصلحت کشور اسلامی است و تشخیص مصلحت به امام و حاکم واگذار شده است» (حلی، ۱۴۰۷ق: ج ۲، ص ۵۷۳). واحدی نیز در صورتی پرداخت این سهم به غیر مسلمانان را جایز می‌داند که امام جامعه اسلامی، بنابر مصالحی که نفعش به مسلمانان برگردد، آن را پرداخت نماید (فخررازی، ۱۴۲۰ق: ج ۱۶، ص ۸۶). برخی از علماء نیز گفته‌اند که خداوند زکات را به دو منظور قرار داده است: یکی این‌که مانع از جدایی افراد از اسلام شود و دوم این‌که باعث تقویت و عزت اسلام گردد (راوندی، ۱۴۰۵ق: ج ۱، ص ۲۲۵)؛ یعنی می‌توان از سهم «مؤلفه قلوبهم» به عنوان یکی از مصارف زکات در هر امری که موجب به برآورده شدن یکی از این دو هدف باشد، استفاده کرد و همه کسانی را که با اعطاء مالی به آن‌ها، تشویق می‌شوند و نفعی به اسلام و مسلمین می‌رسانند را شامل می‌شود و دلیلی بر تخصیص آن وجود ندارد (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱ش: ج ۸، ص ۱۰؛ صادقی تهرانی، ۱۴۰۶ق: ج ۱۳، ص ۱۱۶).

علامه طباطبایی رحمته‌الله‌علیه نیز ذیل آیه ۶۰ سوره توبه، «مؤلفه قلوبهم» را کسانی می‌داند که با پرداخت سهمی از زکات به آن‌ها، می‌توان آن‌ها را برای اسلام آوردن و یا دفاع در برابر دشمنان و یا یاری جستن از آن‌ها در نیازهای دینی، همدل و همسو کرد (طباطبایی، ۱۳۹۰ق: ج ۹، ص ۳۱۱). بنابراین برای هر اقدامی که منافع مشروع اسلامی را تأمین کند و در راستای ایجاد مقتضی یا رفع مانع جهت اعتلاء اسلام و حکومت اسلامی باشد، می‌توان از محل این سهم بهره جست.

بر این اساس، باید گفت که مصادیق «مؤلفه قلوبهم» بر اساس مصالح و مفاسدی که حاکم تشخیص می‌دهد، قابل تغییر است. چه بسا گذشت زمان مصادیق جدیدی ایجاد کند که در گذشته تصور وجود آن‌ها نمی‌شده یا مصادیق گذشته را از عنوان «مؤلفه قلوبهم» خارج سازد (شریعتی، ۱۳۹۳ش: ص ۳۱۳). چنان‌که آیت‌الله جوادی آملی پس از ذکر مصادیقی می‌گوید: «معیار کلی آن است که اگر کسی با دریافت بودجه‌ای از حکومت اسلامی شَرش از مرزها کم می‌شود، یا خیرش به مرزداران می‌رسد، یا خیرش به اسلام و مسلمانان در داخل مرز می‌رسد، می‌توان از سهم «المؤلفه قلوبهم» به آن‌ها داد» (جوادی آملی، ۱۳۹۵ش: ج ۳۴، ص ۲۹۵).

بنابراین، معیار و قاعده کلی سهم «مؤلفه قلوبهم» آن است که به واسطه این سهم، کشور اسلامی عزت مند و تقویت شود، شرّ دشمنان از مسلمانان داخل و خارج از مرزهای اسلام برطرف شود و زمینه هم‌سویی و هم‌دلی با کفار غیر حربی به وجود آید و در یک کلام هر آن چه که منفعت و مصلحت امت اسلامی است تأمین شود که تشخیص آن نیز بر عهده امام جامعه است.

جمع بندی و نتیجه‌گیری

۱. در آیات ناهی از «ولئى گرفتن» غیر مسلمانان، چهار احتمال وجود دارد که با بررسی دقیق این آیات مشخص می‌شود که مقصود از «ولئى گرفتن کفار»، محبت و دوستی ظاهری با آن‌ها است. اما همین قسم نیز شامل همه کفار نمی‌شود، بلکه تنها شامل کفار حربی یعنی آن دسته از کفاری که در صدد جنگ با مسلمانان و ضربه زدن به اسلام هستند، می‌شود. اما می‌توان با آن دسته از کفاری که به مسلمانان آسیبی نمی‌رسانند و با آن‌ها دشمنی نمی‌کنند، رابطه مسالمت‌آمیز توأم با نیکی و عدالت برقرار کرد.

۲. آیات ناهی از «ولئى گرفتن» کفار منافاتی با تشریح سهم «تألیف قلوب» ندارد؛ زیرا این سهم ارتباطی با محبت و دوستی با کفار نداشته و اختصاص این سهم به کفار از روی محبت و دوستی با آن‌ها نیست، بلکه تنها به جهت نرم کردن دل‌های آن‌ها برای شنیدن پیام اسلام و جذبشان به سوی اسلام است.

۳. معیار و قاعده کلی سهم «مؤلفه قلوبهم» آن است که به واسطه این سهم، کشور اسلامی عزت مند و تقویت شود، شرّ دشمنان از مسلمانان داخل و خارج از مرزهای اسلام برطرف شده و زمینه هم‌سویی و هم‌دلی با کفار غیر حربی به وجود آید و منافع و مصالح حکومت اسلامی تأمین گردد.

فهرست منابع

۱. قرآن کریم. مترجم: ناصر، مکارم شیرازی.
۲. نهج البلاغة، (۱۴۱۴ق)، مؤسسة دارالهجرة، قم.
۳. ابن ابی جامع، علی بن حسین، (۱۴۱۳ق)، الوجیز فی تفسیر القرآن العزیز (عاملی)، دارالقرآن الکریم، قم.
۴. ابن ابی حاتم، عبدالرحمن بن محمد، (۱۴۱۹ق)، تفسیر القرآن العظیم (ابن ابی حاتم)، مکتبه نزار مصطفی الباز، ریاض، چاپ سوم.
۵. ابن اثیر، مبارک بن محمد، (۱۳۶۷ش)، النهایة فی غریب الحدیث و الأثر، محقق و مصحح: محمود محم، د طناحی، و طاهر احمد، زاوی، موسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، قم، چاپ چهارم.
۶. ابن باز، عبد العزیز، (بی تا)، مجموع فتاوی و مقالات متنوعه، رئاسة إدارة البحوث العلمیة والإفتاء بالمملكة العربیة السعودیة، بی جا.
۷. ابن حمید، صالح بن عبد الله، (بی تا)، نضرة النعمیم فی مکارم أخلاق الرسول الکریم، دار الوسیلة للنشر و التوزیع، جدة، الطبعة الرابعة.
۸. ابن حنبل، احمد بن محمد، (۱۴۱۶ق)، مسند الإمام أحمد بن حنبل، مؤسسة الرسالة، بیروت.
۹. ابن حیون، نعمان بن محمد مغربی، (۱۳۸۵ق)، دعائم الإسلام، بی نا، قم، چاپ دوم.
۱۰. ابن سعد، محمد بن سعد، (بی تا)، الطبقات الکبری، محقق: محمد عبدالقادر، عطا، دار الکتب العلمیة، بی جا.
۱۱. ابن عربی، محمد بن عبد الله، (۱۴۰۸ق)، احکام القرآن، دارالجلیل، بیروت.
۱۲. ابن فارس، احمد، (۱۴۰۴ق)، معجم مقاییس اللغة، مصحح و محقق: عبدالسلام محمد، هارون، مکتب الاعلام الاسلامی، قم.
۱۳. ابن قدامة، عبد الله بن أحمد، (۱۳۸۸ق)، المغنی، مکتبه القاهرة، قاهره.
۱۴. ابن قیّم جوزی، محمد بن ابی بکر، (۱۴۱۸ق)، احکام اهل الذمه، رمادی للنشر - الدمام، بی جا.
۱۵. ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، (۱۳۹۵ق)، السیرة النبویة، دار المعرفة للطباعة و النشر و التوزیع، بیروت.
۱۶. _____، (بی تا)، البدایة و النهایة، دار الفکر، بیروت.
۱۷. ابن منظور، محمد بن مکرم، (۱۴۱۴ق)، لسان العرب، دار صادر، بیروت، چاپ سوم.
۱۸. ابن عاشور، محمد طاهر، (۱۴۲۰ق)، تفسیر التحریر و التنویر المعروف بتفسیر ابن عاشور، مؤسسة التاریخ العربی، بیروت.

۱۹. ابوالفتوح رازی، حسین بن علی، (۱۴۰۸ق)، *روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن*، بنیاد پژوهش‌های اسلامی، مشهد.
۲۰. ادبی، حسین و نوربخش، قاسم، (۱۳۹۸ش)، *قاعده فقهی «تالیف قلوب» به مثابه راهبرد توسعه گردشگری حلال*، پژوهش‌نامه حلال، دوره دوم، شماره دوم، صص ۷۷ تا ۸۷.
۲۱. ازهری، محمد بن احمد، (۱۴۲۱ق)، *تهذیب اللغة*، دار احیاء التراث العربی، بیروت.
۲۲. اعرافی، علیرضا، *درس خارج فقه روابط اجتماعی*، سایت موسسه اشراق و عرفان: <http://www.arafi.ir>.
۲۳. امینی، عبدالحسین، (۱۴۱۶ق)، *الغدير فی الكتاب والسنة والأدب*، مرکز الغدير للدراسات الإسلامية، قم.
۲۴. ایروانی، جواد، (۱۳۹۲ش)، *سهام تالیف قلوب، تدبیر دینی، توجیه عقلانی*، پژوهش‌های نوین در گستره تاریخ، فرهنگ و تمدن، پیش شماره دوم، صص ۱۴۲ تا ۱۶۲.
۲۵. بحرانی، هاشم بن سلیمان، (۱۴۱۵ق)، *البرهان فی تفسیر القرآن*، موسسه البعثة، قسم الدراسات الإسلامية، قم.
۲۶. بلنسی، محمد بن علی، (۱۴۱۱ق)، *تفسیر مبهمات القرآن*، دارالغرب الاسلامی، بیروت.
۲۷. بیضاوی، عبدالله بن عمر، (۱۴۱۸ق)، *أنوار التنزیل و أسرار التأویل*، دار احیاء التراث العربی، بیروت.
۲۸. بیهقی، ابوبکر، (۱۴۰۵ق)، *دلائل النبوة و معرفة أحوال صاحب الشریعة*، دارالکتب العلمیة، بیروت.
۲۹. ترمذی، محمد بن عیسی، (۱۴۱۹ق)، *الجامع الصحیح و هو سنن الترمذی*، دارالحديث، قاهره.
۳۰. ثعلبی، احمد بن محمد، (۱۴۲۲ق)، *الکشف و البیان*، دار احیاء التراث العربی، بیروت.
۳۱. جصاص، احمد بن علی، (۱۴۰۵ق)، *احکام القرآن*، دار احیاء التراث العربی، بیروت.
۳۲. جلائیان اکبرنیا، علی، (۱۳۸۸ش)، *آیه ولایت، پندارها و پاسخ‌ها*، دانشگاه علوم اسلامی رضوی، مشهد، چاپ سوم.
۳۳. جوادی آملی، عبدالله، (۱۳۹۵ش)، *تسنیم*، مرکز نشر اسراء، قم، چاپ دوم.
۳۴. حلّی (علامه)، حسن بن یوسف بن مطهر اسدی، (۱۴۱۲ق)، *منتهی المطلب فی تحقیق المذهب*، مجمع البحوث الإسلامية، مشهد.
۳۵. حلّی (محقق)، نجم الدین جعفر بن حسن، (۱۴۰۷ق)، *المعتبر فی شرح المختصر*، مؤسسه سید الشهداء عجل، قم.
۳۶. حمیری معارفی، عبد الملك بن هشام، (۱۳۷۵ق)، *السيرة النبوية*، شركة مكتبة ومطبعة مصطفى البابي الحلبي وأولاده، مصر، الطبعة الثالثة.

۳۷. حویزی، عبد علی بن جمعه، (۱۴۱۵ق)، *تفسیر نور الثقلین*، اسماعیلیان، قم، چاپ چهارم.
۳۸. خزایی، میثم و همکاران، (۱۳۹۵ش)، *اصل تالیف قلوب: مبانی فقهی و نقش آن در قدرت نرم جمهوری اسلامی ایران*، فصلنامه علمی- پژوهشی حکومت اسلامی، شماره ۸۲، صص ۸۳ تا ۱۱۰.
۳۹. دانش، سبحان و نوروزی، محمدجواد، (۱۴۰۰ش)، *قاعده تالیف قلوب به مثابه قدرت هوشمند در روابط بین‌الملل*، فصلنامه علمی- پژوهشی سیاست متعالیه، دوره نهم، شماره ۳۴، صص ۲۴۹ تا ۲۷۲.
۴۰. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، (۱۴۱۲ق)، *مفردات ألفاظ القرآن*، دار القلم، بیروت.
۴۱. راوندی، سعید بن هبه الله (قطب)، (۱۴۰۵ق)، *فقه القرآن*، کتابخانه عمومی حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی رحمته الله علیه، قم، چاپ دوم.
۴۲. زمخشری، محمود بن عمر، (۱۴۰۷ق)، *الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل و عيون الأفاویل فی وجوه التأویل*، دارالکتاب العربی، بیروت. چاپ سوم.
۴۳. سهیلی، عبد الرحمن، (۱۴۱۲ق)، *الروض الأنف فی شرح السیرة النبویة*، دار احیاء التراث العربی، بیروت.
۴۴. شریعتی، روح الله، (۱۳۹۳ش)، *قواعد فقه سیاسی*، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، تهران، چاپ دوم.
۴۵. شریف الرضی، محمد بن حسین، (۱۴۲۲ق)، *المجازات النبویة*، دارالحدیث، قم.
۴۶. شوکانی، محمد، (۱۴۱۴ق)، *فتح القدیر*، دار ابن کثیر، دمشق.
۴۷. صادقی تهرانی، محمد، (۱۴۰۶ق)، *الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن و السنه*، فرهنگ اسلامی، قم، چاپ دوم.
۴۸. صنعانی، محمد بن اسماعیل، (بی تا)، *سبل السلام*، دار الحدیث، قم.
۴۹. طباطبایی، محمدحسین، (۱۳۹۰ق)، *المیزان فی تفسیر القرآن*، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، بیروت، چاپ دوم.
۵۰. طبرانی، سلیمان بن احمد، (۲۰۰۸م)، *التفسیر الکبیر: تفسیر القرآن العظیم*، دارالکتاب الثقافی، اردن.
۵۱. طبرسی، فضل بن حسن، (۱۳۷۵ش) *ترجمه تفسیر جوامع الجامع*، مترجم: احمد، امیری شادمهری، آستان قدس رضوی، بنیاد پژوهش‌های اسلامی مشهد.
۵۲. _____، (بی تا)، *ترجمه تفسیر مجمع البیان*، مترجم: سیدهاشم، رسولی، فراهانی، تهران.
۵۳. طبری، محمد بن جریر، (۱۳۸۷ق)، *تاریخ الأمم و الملوک*، دار التراث، بیروت، چاپ دوم.
۵۴. _____، (۱۴۱۲ق)، *جامع البیان فی تفسیر القرآن*، دار المعرفه، بیروت.

۵۵. طوسی، محمد بن حسن، (۱۴۰۷ق)، **تهذیب الأحكام**، دارالکتب الاسلامیه، تهران، چاپ چهارم.
۵۶. ——— (بی تا)، **التبیان فی تفسیر القرآن**، دار احیاء التراث العربی، بیروت.
۵۷. عراقی، آقا ضیاء الدین، (۱۴۱۴ق)، **شرح تبصرة المتعلمین**، دفتر انتشارات اسلامی، قم.
۵۸. عشریه، رحمان، (۱۳۹۸ش)، **مبانی قرآنی رابطه امنیت و دیپلماسی در فقه سیاسی با رویکرد به قاعده «امان، تالیف قلوب و الزام»**، فصلنامه علمی - پژوهشی حکومت اسلامی، شماره ۹۳، صص ۴۷ تا ۶۸.
۵۹. عیاشی، محمد بن مسعود، (۱۳۸۰ق)، **التفسیر (تفسیر العیاشی)**، مکتبه العلمیه الاسلامیه، تهران.
۶۰. الغفیلی، عبدالله بن منصور، (۱۴۳۰ق)، **نوازل الزکاة دراسة فقهية تأصيلية لمستجدات الزکاة**، دار المیمان للنشر والتوزیع، ریاض.
۶۱. فخر رازی، محمد بن عمر، (۱۴۲۰ق)، **التفسیر الكبير (مفاتیح الغیب)**، دار احیاء التراث العربی، بیروت، چاپ سوم.
۶۲. فراء، یحیی بن زبید، (۱۹۸۰م)، **معانی القرآن**، الهيئة المصرية العامة للكتاب، قاهره، چاپ دوم.
۶۳. فراهیدی، خلیل بن احمد، (۱۴۰۹ق)، **کتاب العین**، نشر هجرت، قم، چاپ دوم.
۶۴. فرمانیان، مهدی و همکاران، (۱۴۰۰ش)، **نقد مبانی سلفیه جهادی**، رهپویان اندیشه، قم، چاپ دوم.
۶۵. فیض کاشانی، محمد محسن بن شاه مرتضی، (۱۴۱۵ق)، **تفسیر الصافی**، مکتبه الصدر، تهران، چاپ دوم.
۶۶. قرشی، علی اکبر، (۱۳۷۱ش)، **قاموس قرآن**، دارالکتب الاسلامیه، تهران، چاپ ششم.
۶۷. قرطبی، محمد بن احمد، (۱۳۶۴ش)، **الجامع لأحكام القرآن**، ناصر خسرو، تهران.
۶۸. قزی، رضا، (۱۳۹۷ش)، **گونه های «تالیف قلوب» مخالفان در سیره پیامبر اکرم ﷺ**، ماهنامه معرفت، شماره ۲۵۱، صص ۵۳ تا ۶۴.
۶۹. قمی مشهدی، محمد بن محمد رضا، (۱۳۶۸ش)، **تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب**، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران.
۷۰. کشتگر، امیر و صدری ارحامی، محمد، (۱۴۰۰ش)، **ارزیابی قابلیت اجرای نظریه «مسئولیت حمایت» در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران مبتنی بر مبنای فقهی «تالیف قلوب»**، فصلنامه علمی - پژوهشی علوم سیاسی، شماره ۹۵، صص ۱۶۷ تا ۱۹۰.
۷۱. کلینی، محمد بن یعقوب، (۱۴۰۷ق)، **الکافی**، الاسلامیه، تهران، چاپ چهارم.
۷۲. کیاهراسی، علی بن محمد، (۱۴۲۲ق)، **احکام القرآن**، دارالکتب العلمیه، بیروت.
۷۳. مرتضی زبیدی، محمد بن محمد، (۱۴۱۴ق)، **تاج العروس من جواهر القاموس**، دارالفکر، بیروت.

۷۴. مقاتل بن سلیمان، ابوالحسن، (۱۴۲۳ق)، **تفسیر مقاتل بن سلیمان**، دار احیاء التراث العربی، بیروت.
۷۵. مکارم شیرازی، ناصر، (۱۳۷۱ش)، **تفسیر نمونه**، دار الکتب الإسلامیة، تهران، چاپ ۱۰.
۷۶. میرمحمدی، سید مصطفی و شریفی، محمد حسین، (۱۳۹۵ش)، **تالیف قلوب: مفهوم، قلمرو و کاربریست آن در وضعیت معاصر**، فصلنامه علمی- پژوهشی حکومت اسلامی، شماره ۷۹، صص ۲۷ تا ۵۲.
۷۷. نسائی، احمد بن علی، (۱۴۱۱ق)، **السنن الکبری**، دارالکتب العلمیة، بیروت.
۷۸. نیشابوری، مسلم بن حجاج، (۱۴۱۲ق)، **صحیح مسلم**، دارالحدیث، قاهره.
۷۹. واقدی، محمد بن عمر، (۱۴۰۹ق)، **المغازی**، اعلمی، بیروت، چاپ سوم.

